


سفرنامه‌های قدیمی زنان (۳)

 <p>سفرنامه سکینه سلطان (وقار الدوله)</p>	<h1>خانم! فردا کوچ است</h1>
ویرایش و تدوین: زهرا صالحی زاده	پژوهش: رسول جعفریان، کیانوش کیانی

نویسنده‌ی سفرنامه گاهی با کلمات نامناسب درباره‌ی قومیت‌های مختلف صحبت کرده است. عدم حذف این عبارات‌ها به معنای تأیید آن از طرف نشر نیست. بخشی از طرز تفکر و سبک زندگی و فکری نویسنده در همین عبارات مستتر است.



فہرست

۲۱	روز اطراقی است
۴۵	چہ عرض کنم کہ چہ دیدیم
۶۱	مارا شوہ شوہ می برند
۱۰۱	از دولت پشہ بند راحت خواهیم
۱۲۵	با برادرم خیلی مونس کردہ
۱۵۵	دلم برایت گوری می کند

همراهان وقارالدوله

برادر سکینه سلطان (وقارالدوله). او امور و مسائل خواهر و دیگر همسفران را مدیریت و حل و فصل می‌کند. برای خرید می‌رود، برای اجاره‌ی خانه می‌رود، حساب و کتاب می‌کند، سیاهه می‌نویسد و کارهایی از این دست. همسفری او با سکینه سلطان فقط تا بروجرد است. از این جا راه خواهر و برادر از هم جدا می‌شود.

آقا میرزا محمد علی خان

او از شروع سفر وقارالدوله از تهران همراه اوست و تا بعد از بازگشت از مکه و مدینه و اقامت چند ماهه‌اش در بروجرد این همراهی را ادامه می‌دهد و با او به تهران بر می‌گردد. مسئولیت اصلی او آشپزی است. وقارالدوله می‌نویسد آقا سید احمد خوب آشپزی می‌کند.

آقا سید احمد

زنان همیشه همراه وقارالدوله. او از نقش و وظایف این دو زن در سفرنامه نکته‌ی خاصی ننوشته ولی از توصیفاتى که می‌کند مشخص است رابطه‌ی میان این سه نفر صمیمانه و دوستانه است.

ماهرخ و سیده خانم

وقارالدوله می‌نویسد هر یک از همراهانش به نوعی خوب‌اند و حاجی غلامعلی خوب فراشی می‌کند. او نوکر وقارالدوله است.

حاجی غلامعلی

فصل اول: روز اطراقی است



بیست و هفت جمادی الاولی سنه ۱۳۱۷/۱۱ مهر ۱۲۷۸
مسیر سفر: تهران، حسن آباد، علی آباد، قم، تاج خاتون، جیرود، سیاهوشان، قلعه مهدی خان،
دیز آباد، ننج، فرسفیج، کنگاور، صحنه، بیستون، ماهی دشت، هارون آباد، کرد، میان طاق،
یلدهاب، قصر شیرین.

یوم سه شنبه، بیست و ششم جمادی الاولی، سنه هزار و سیصد و هفده تنگوزئیل. به عزم زیارت خاک پای مبارک حضرت اقدس، شاهنشاه عالم پناه (روحی فداه) چادر کرده به اندرون مبارک رفتم. به منزل سرکارِ علیّه عالیّه، خازن اقدس (دامت شوکتها) گفتند قبله عالم (روحی فداه) حمام تشریف دارند. قدری صبر کردم. یک مرتبه دیدم شعشعه جمال آفتاب مثال حضرت اقدس شهریاری (روحی و روح العالمین له الفداه) از حمام بیرون آمدند. به عینها، صورت مثل شاه شهید (نوره مرقد) به نظرم جلوه کرد. خدا را قسم می‌دهم به خمسّه طیبه، ظل مرحمت‌شان این سلطان عادل، شاهنشاه معظم را پاینده، برقرار و مستدام بدارد، ان شاء الله. چشم مبارک‌شان به گمینه افتاد. فرمودند «خانم کجا بودی؟» عرض کردم «قربانت برای اذن مرخصی به عتبات عالیات عرش درجات، شرفیاب شده‌ام. از آستان مبارک اجازه می‌خواهم که مرخص فرمایید برای دعاگویی وجود مبارک بروم.» فرمودند «مکه معظمه خیال دارید؟» عرض کردم «اگر عمر باقی بماند و سعادت یاری کند خیال رفتن دارم.» فرمودند «ان شاء الله می‌روید.» از این کلام مبارک به قدری دلخوش شدم که نهایت ندارد. چون که قلب مبارک پادشاه یقین است که در ید قدرت خداوند است. از لفظ مبارک «ان شاء الله»، این گمینه روسیاه به مکه معظمه مشرف می‌شوم ان شاء الله. بعد از احوال‌پرسی و مرحمت زیاد مرخص فرمودند. گمینه هم پای مبارک را زیارت نموده، التماس دعا فرمودند و تشریف دیوان‌خانه مبارکه شدند. گمینه قدری با سرکار خازن اقدس و سرکار گرجی خانم صحبت کرده، ایشان را وداع کرده، به منزل سرکار علیّه عالیّه، نورالدوله، نوابه علیّه عالیّه، حضرت عشرت السلطنه (دامت شوکتها) رفته، او را دیدن نموده، قدری نشسته بعد وداع نموده، بیرون آمدم.

هذا کتاب سفرنامه سکینه سلطان خانم اصفهانی کوچک (دامت عنتها) که از جمله حرم‌های شاهنشاه سعید شهید (نور الله مضجعه) بوده و بعد از شاه شهید از عنایت و مرحمت شاهنشاه عالم پناه اعلی حضرت قدر قدرت شهریاری ظل اللهی مظفرالدین شاه (خلد الله ملکه و شید ارکان دولته) ملقبه به لقب وقارالدوله گردیده و به این عنایت شاهانه سرافراز شده و در سنه ۱۳۱۷ هجری به مکه معظمه مشرف گردیده و این مختصر روزنامه را قلمی نموده و از حضرت حق (جلت عظمته) چنین مسألت می‌نماید که عمر و دولت و حشمت و ابهت پادشاه جمجاه عالم پناه، پاینده و برقرار فرماید و تیغ بی‌دریغش را بر فرق اعادی دین و دولت بر او قاطع فرماید و دولت جاویدمدت را به ظهور باهرالنور قائم آل محمد (صلوات الله علیه) پیوسته بدارد. آمین یا رب العالمین.

با خود خیال کردم نوابه علیه عالیه اخترالسلطنه، همسایه نزدیک او را هم امروز ببینم. شاید فردا فرصت نشود. از همان راه خدمت ایشان رفتم. تعجب کردند، گفتند «کجا بودی؟» گفتم «خیال کربلا دارم.» گریه زیادی کردند، گفتند «من هر ساله می‌خواهم بروم، ممکن نمی‌شود.» وداع مفصل کرده به خانه آمدم. دیدم چند هزار اقوام مهمان هستند. تا عصر بودند، بعد وداع کرده، رفتند.

یوم چهارشنبه، بیست و هفتم جمادی الاولی سنه ۱۳۱۷. به عزم زیارت عتبات عالیات، عرش درجات از خانه بیرون آمده، به حیاط سروستان که شاهزاده منزل دارند، به منزل نوابه علیه عالیه شرف السلطنه رفته. حاجیه زهرا خانم که به خانه ما برای مشایعت آمده بودند، تا حیاط سروستان این روسیاه را همراهی نموده، قدری نشسته بعد به خانه خودشان رفتند.

آن شب آن جا بوده، صبح به اصرار حضرت علیه، والده نوابه شرف السلطنه، حمام رفته و بعد از ناهار آن خانم‌ها را وداع کرده، به خانه دلبر خانم رفتم. سه ماه بود در تدارک رفتن بودم ولی چون که باید تمام کارها را خودم رسیدگی نمایم باز هم کار زیاد داشتم. به خانه سرکار دلبر خانم در کمال آسودگی نشسته و آن شب و آن روز جمعه تا عصر رسیدگی نموده، بعضی کارهای باقی مانده را به اتمام رسانیدم. بحمدالله چنین روزی را دیدم که عازم همچه سفری هستم و این کارها هم قدری انجام داده شده.

با سرکار علیه عالیه دلبر خانم به خیال این بودیم که بفرستیم کالسکه بیاورند و به دیدن سرکار علیه لیلیا خانم برویم برای سرسلامتی او و هم برای خداحافظی به خانه نوابه علیه عالیه فخرالسلطنه (دامت شوکتها)

بروم که دیدم آقا سید احمد آمده، می‌گوید برادر خانم مرا فرستاده‌اند که خبر کنم همه زوار جمع شده‌اند و امشب که شب شنبه اول ماه است، حرکت می‌کنند. من هم از همه خیال منصرف شده، هزار مرتبه شکر خدا را به جای آوردم و برخاسته به عزم چادر نمودن شدم و از آن جا که به جز لطف خدا راه به جایی نداریم و چشم همه به کرم اوست، گفتم «وَأَفْوُضْ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ». خدایا، پناه به ذات مقدس خودت می‌برم و خودم و عیال و اموال که می‌برم و عیال و اموال که این جا می‌گذارم همه را به خدا می‌سپارم و خدا را قسم می‌دهم به آبروی خمسه طیبه که وجود مبارک شاهنشاه عالم پناه را در پناه خودش محافظت فرماید و روز به روز بر عمر و دولت، عظمت او را زیاد کند. از شدت مهربانی این که زود خداحافظی با کمینه فرمودند و مرخص کردند، چقدر باعث زیادی دعاگویی کمینه شده است. به همه زن‌های شاه شهید به چه زبانی، خوش رفتاری می‌کند. خداوند در عوض عمرش را طولانی فرماید ان شاء الله. خلاصه غروب روز جمعه به زیارت حضرت عبدالعظیم مشرف شده و بعد به زیارت مقبره شاه شهید (نور الله مضجعه) رفته، به طوری گریه کردم که روح از تنم نزدیک بود پرواز کند. هزار مرتبه بر رضای کرمانی لعنت کرده و با دل پر خون از مقبره مبارک و از عکس مبارکش اذن مرخصی گرفته، بیرون آمدم. خدا را قسم می‌دهم به این راهی که می‌خواهم بروم، نان و نمک شاه را بر کمینه حلال کند و چنان که ما از زیارت خاک پای مبارک او محروم شدیم، محبت او را هم از دل کمینه نبرد که بتوانم حالا دیگر گریه را کمتر بکنم. چه کنم، یا الله یا رتبه یا سیده.

باری از حرم مبارک بیرون آمده، به خانه معین آمده، چای قلیانی صرف شده، میزها داداش آمده، فرمود شام حاضر است. شامی خوردیم.